**درس خارج اصول استاد معظم حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030904**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک سؤالی در جلسۀ قبل مطرح شد قرار شد در این جلسه در موردش صحبت کنیم. آن سؤال این بود تعبیراتی مثل یحسن، ینبغی که دال بر مصلحت‌دار بودن متعلق هست اطلاق مقامی اقتضا می‌کند که مصلحتی در ترخیص یا مفسده‌ای در الزام نباشد؟ در نتیجه در جایی که مصلحت باشد و مصلحت در ترخیص هم نباشد و مفسده در الزام هم نباشد به حکم عقل باید آن شیء را انسان انجام بدهد، این سؤال مطرح بود.

این سؤال به دو شکل می‌شود طرح بشود، یک شکل این هست که لازمۀ این بحث‌هایی که شما کردید این هست که از یحسن، ینبغی و امثال اینها ما وجوب استفاده کنیم ولی چرا شما ملتزم نمی‌شوید؟ آیا ملتزم می‌شوید و چرا ملتزم نمی‌شوید؟ یک سؤال این هست.

یک گونۀ دیگری ممکن است طرح بکنیم آن این است که وجدانا ما از یحسن و ینبغی وجوب استفاده نمی‌کنیم در حالی که اگر تحلیل‌های شما درست باشد باید نتیجه‌اش این بشود که از یحسن و ینبغی وجوب استفاده بشود، این به عنوان نقض و اشکالی به آن تحلیل‌ها مطرح بشود نه اینکه چرا در یحسن و ینبغی شما ملتزم به وجوب نمی‌شوید؟

طرح درست سؤال به نحو دوم است نه به نحو اوّل. چون اصلا به‌طور کلی یک جهت روشی عرض بکنم، ما اوّل باید یک سری وجدانیاتی را داشته باشیم بعد براساس آن وجدانیات سعی کنیم تحلیل‌هایی را که آن وجدانیات را توجیه می‌کند بیابیم. حاج آقا از قول بعضی از آقایان نقل می‌کردند در مقایسۀ بین مرحوم آقای حاج شیخ و بعضی از علمای دیگر می‌گفتند که معمولا آقایان یا بعضی از آقایان از برهان به وجدان می‌روند، ولی مرحوم آقای حاج شیخ از وجدان به برهان می‌رفت، البته این تعبیر که از برهان به وجدان می‌رفتند که حاج آقا می‌خواستند انکارشان کنند در واقع برهان واقعی نیست اینها صورت برهان است و الا صورت برهان با وجدان تفاوتی ندارد، تغایری ندارد، گاهی اوقات یک سری تحلیل‌هایی هست یک سری خردورزی‌هایی به قول امروزی‌ها هست که واقعا اینها برهان نیست اینها یک سری فعالیت‌های عقلانی است، ولی فعالیت‌های عقلانی که الزاما درست باشد نیست. این فعالیت‌های عقلانی خردورزانه خیلی وقت‌ها باید در سایۀ وجدان دنبال بشود، و الا یک مسیرهای کج و کوله‌ای انسان را می‌برد. در بحث ما نحن فیه هم ما در مورد ینبغی، یحسن و امثال اینها بالوجدان وجوب درک نمی‌کنیم و بیشتر از استحباب ازش استفاده نمی‌کنیم بلکه در خیلی جاها اصلا خصوص استحباب را درک می‌کنیم در حالی که اگر آن تحلیل‌های اطلاق مقامی و آن چیزهایی که ما برای توجیه مطالب بیان می‌کردیم درست باشد باید به این شکل نباشد. نقضی بر آن تحلیل‌ها ممکن است. آنها سؤال براینکه این امر وجدانی را چجور با این تحلیل‌ها جمع کنیم؟

پاسخ مطلب این هست که ابتدا یک نکته‌ای عرض بکنم، اصل اشکال از کجا ناشی شده؟ اصل اشکال از این مبنا ناشی شده که ما می‌گفتیم فارق بین مستحب و واجب در درجۀ مصلحت نیست، کوچک‌ترین درجۀ مصلحت اگر مفسده‌ای در الزام نباشد، مصلحتی در ترخیص نباشد لازم المراعات است، آن چیزی که فصل ممیز مستحب و واجب هست این است که مستحب مصلحتش به اندازه‌ای نیست که بتواند بر مصلحت ترخیص یا مفسدۀ الزام بچربد، این یعنی مقایسۀ بین مصلحت شیء و مصلحت ترخیص و مفسدۀ الزام در شکل‌گیری مستحب و مستحب شدن مستحب و واجب نشدنش دخالت دارد. روی این مبنا ما بحث را دنبال می‌کردیم و الا مبانی مختلف دیگری در تحلیل حقیقت مستحب و فرق مستحب و واجب هست. مثلا یک مبنای معروف هست می‌گویند مستحب آن ارادۀ مثلا ضعیفه است، حب ضعیفه است، مصلحت ضعیفه است. آن حکمی که ناشی از ارادۀ ضعیفه باشد، حب ضعیفه باشد آن مستحب است ولی شدید که شد واجب می‌شود. یعنی فارق بین واجب و مستحب را شدت حب و اراده و مصلحت می‌دانیم، این یک جور.

یا مثلا یک تحلیل دیگر این هست که می‌گویند واجب آن چیزی است که منع از ترک درش خوابیده، مستحب آن است که منع از ترک نخوابیده، آن مقوم، یعنی در واقع آن چیزی که مستحب را از واجب جدا می‌کند یک فصل وجودی در واجب است که وجود منع از ترک، در مستحب عدم وجود منع از ترک هست، یک امر عدمی هست، اینجور مثلا تحلیلات، که ما عرض می‌کردیم تحلیلات درست نیست، ولی اصل اشکال براساس آن ایده‌ای که ما ارائه می‌دادیم در فصل بین مستحب و واجب شکل گرفته بود، یعنی بحث این بود که با این مجموعۀ مبانی باید به یک نتیجه‌ای برسیم که این نتیجه خلاف وجدان است، اصل اشکال این است.

پاسخ مطلب به دو شکل می‌توانیم این پاسخ را مطرح کنیم، یکی اینکه آن تحلیلی که ما از حقیقت مستحب و واجب می‌کردیم ولو یک تحلیل عقلی هست و درست هم هست بالنظر الدقی تحلیل همانجور است، حالا این اشکال را ما به دو بیان من می‌خواهم پاسخ بدهم، یک بیان ساده‌تر، یک بیان شاید یک مقداری پیچده‌تر. آن این است که آن تحلیل‌های ما در مورد فارق بین واجب و مستحب، آن تحلیل‌ها تحلیل‌های دقی است و الا به نظر چیزهای عرفی همان تحلیل‌هایی که آقایان مطرح می‌کنند همان‌ها درست است، یعنی مستحب مصلحتش خفیف‌تر است، واجب مصلحتش شدیدتر است. البته اگر بخواهیم آنها را دقیق کنیم باید آن مطالب ما را هم با دقت ضمیمه‌اش بکنیم. یعنی خود دقت آن تحلیل‌ها بدون اضافه کردن مطالب ما درست نیست، یعنی همیشه این سؤال هست که مثلا کدام مرزی از مرزهای شدت هست که مصلحت را از مستحب تبدیل می‌کند به واجب، آن اشکالات هست ولی اینها یک سری بحث‌های دقیق است، بحث‌های دقی است، و الا از نظر عرف معمولی می‌گوییم بعضی چیزها مستحب هست بعضی چیزها واجب هست ممکن است ما نتوانیم دقیقا مستحب و واجب را تفکیک چیز هم بکنیم، ولی به نحو اجمالی ممکن است شخص بگوید مستحب آنی هست که مصلحتش کمتر است، واجب آن است که مصلحتش شدیدتر است. اما حالا دقیقا چه می‌شود که یک شیءای از مستحب به واجب تبدیل می‌شود بالوجدان ممکن است عرف یک چیزی را درک کند ولی نتواند آن جوری که ما تحلیل می‌کنیم مصلحت در ترخیص و مفسده در الزام و تزاحم ملاکات و اینجور بحث‌ها را مطرح بکنیم. و در استظهارات عرفی نیازی نیست ما آن تحلیل‌های عمیق عقلی را محکَّم کنیم. خیلی وقت‌ها عرف یک سری چیزها را به نحو اجمالی درک می‌کند و این نحو اجمال درک کردن کأنّ مستحب آن چیزی هست که مصلحت دارد در جاهای خفیفش، پایینش. و واجب آن چیزی هست که در جاهای بالا هست، بنابراین اگر شما در مقام بیان واجب که آن درجات بالا هست با لفظ جامع بخواهید به کار ببرید این اطلاق مقامی اقتضا می‌کند، چون اطلاق مقامی اقتضا می‌کند که مراد مستحب باشد چون اگر درجۀ بالا باشد لفظ جامع دال بر آن درجات بالا نیست بنابراین همین اقتضا می‌کند که ما این را حمل بر مستحب کنیم یعنی درک وجدانی ما که ینبغی و یحسن به معنای مستحب است بر پایۀ همان تحلیل عرفی ساده هست که فارق بین مستحب و واجب را مثلا به شدت و ضعف می‌داند. این یک پاسخ.

پاسخ دوم که پاسخ دقیق‌تر بحث هست آن این است که اصل نکته‌ای که ما عرض می‌کردیم در دلالت یحسن و ینبغی بر استحباب بر پایۀ بحث اطلاق مقامی دلیل واحد بود. در بحث اطلاق مقامی دلیل واحد یکی از نکاتی که وجود دارد آن این است که اطلاق مقامی دلیل واحد اقتضا می‌کند که مورد غیر متعارف نباشد، یعنی آن نکته‌ای که غیر متعارف هست آن نکته نیاز به دلیل اثباتی دارد و با سکوت آن نکتۀ غیر متعارف را نمی‌توانیم افهام کنیم، این اصل یکی از نکاتی که در بحث اطلاق مقامی هست این نکته هست که ما مکرر این مطلب را عرض می‌کردیم، فرض کنید که اگر یک حادثه‌ای اتفاق افتاده باشد آن حادثه یک شکل غیر متعارف داشته باشد، متکلم آن شکل غیر متعارف را بیان می‌کند. ولی اگر متعارف باشد اصلا ممکن است هم متوجه نشود، ممکن است اگر هم متوجه بشود به سکوت برگزار کند برای افهام اینکه این همانجور متعارف هست. هم متوجه نشدن متعارف بودن حادثه وجود دارد هم اگر هم متوجه بشود نیازی نمی‌بیند که آن را بیان کند. همان سکوت را می‌تواند برای بیان اینکه حادثه به شکل متعارف اتفاق افتاده باشد برگزیند. این نکتۀ اصلی در بحث اطلاق مقامی دلیل واحد است. البته انحصار به این جهت ندارد نکات مختلفی در اطلاق مقامی دلیل واحد هست، یکی از نکاتش این هست که سکوت برای بیان متعارف بودن موضوع کافی است ولی غیر متعارف بودنش نیاز به دلیل دارد.

ترخیص به طور متعارف مصلحت دارد. انسان‌ها آزاد باشند خودش حریت، آزادی انسان‌ها چیزی هست که خودش مصلحت دارد. و الزام طبعا یک نوع مفسده‌ای توش هست، به جهت آن نکته‌ای که انسان‌ها می‌خواهند در مقابل الزام مقاومت کنند، الانسان حریص علی ما مُنِع، یک نوع مقابلۀ ذاتی انسان در مقابل الزام‌ها درشان وجود دارد. البته این مقدارهایی که انسان مقاومت در مقابل الزامات می‌کند و مایل هست که آزاد باشد و ترخیص داشته باشد آن یک حداقل‌هایی در ترخیص وجود دارد که آن حداقل‌های در ترخیص سبب می‌شود مصلحت در ترخیص سبب می‌شود که هر مصلحتی ایجابی نشود، هر مصلحتی یعنی یا مفسده‌ای که در الزام وجود دارد، مفسدۀ فی الجمله.

این نکته را هم ضمیمه بکنیم. اینکه ما می‌گوییم الانسان حریص علی ما منع معنایش این نیست که در انسان فقط یک همچین قضیه، دیدم بعضی‌ها یک روز در یکی از این کلاس‌های راهنما بعضی از دوستان از من سؤال می‌کرد که الانسان حریص علی ما منع را ما می‌توانیم، روایت هست یا روایت نیست فلان؟ گفتم من نمی‌دانم روایت هست یا نیست. گفت اگر مثلا این روایت نباشد یا روایتش غیر معتبر باشد آیا می‌شود با شهرت آن را جابر ضعف سند قرار داد یا نداد؟ از این بحث‌ها مطرح می‌کرد، آیا ما می‌توانیم اینها را مدار بر برنامه‌ریزی در چیزهای روانی قرار بدهیم؟ من این نکته را اشاره می‌کردم که یکی از نکات انسان‌ها همین بحث حریص علی ما منع هست. اینجور نیست که فقط انسان از آن طرف انسان حس تعالی دارد، حس کمال‌گرایی دارد، خیلی احساسات مختلفی درش وجود دارد که مجموع اینها را در برنامه‌ریزی و امثال اینها باید ملاحظه بکنیم، فقط یک جنبۀ خاصی که انسان مصلحت در الزام کردن مفسده دارد، بله الزام کردن فی الجمله مفسده دارد ما آن را هم قبول داریم ولی تمام نکات تربیتی براساس این نیست که الزام مفسده دارد بنابراین ما سعی کنیم در رفتارهای روانی خودمان هیچ وقت الزام در کار نداشته باشیم، همیشه آزادی چیز کنیم، اصل اوّلی را آزادی قرار بدهیم، اینجوری نیست. بله نفس آزادی یک مصلحتی دارد ولی انسان‌ها به آن تمایل دارند و نفس الزام یک مفسده‌ای دارد، ولی تنها ملاک نیست، ولی در ملاکات اینها دخالت دارد.

روی این جهت عرض می‌کنم ما وقتی می‌گوییم این کار خوب است آن حداقل مصلحت در ترخیص و حداقل مفسده در الزام دیگر آنها نیاز به بیان ندارند، آنها را نمی‌توانیم با اطلاق مقامی نفی کنیم، اطلاق مقامی بیشتر از آنها را می‌خواهد نفی کند، بنابراین همین نکته سبب می‌شود که ما وقتی می‌گوییم یحسن، وقتی می‌گوییم ینبغی ظهور در استحباب پیدا می‌کند، ظهور در وجوب پیدا نمی‌کند، به دلیل اینکه آن حداقل مصلحتی که در ترخیص وجود دارد، حداقل مفسده‌ای که در الزام وجود دارد که متعارف هست، یعنی آن حداقل‌ها متعارف وجود یک مصلحتی در ترخیص هست، البته می‌گویم آدم با آدم هم فرق دارد. یعنی یک آدمی هست که او را باید دستش را گرفت نگذاشت وقتی کاری بکند چون خیلی بیش فعال است. ولی یک نفری هست که نه قوۀ عقلانی‌اش در حدی هست که ولو هم به او واگذار کنیم اینجور نیست که کله‌خری کند هر چی باشد انجام بدهد، یعنی نکات. ولی یک حداقل‌هایی برای همۀ انسان‌ها مصلحت در ترخیص وجود دارد، و یک حداقل‌هایی برای همۀ انسان، یعنی متعارف انسان‌ها، یعنی انسان‌های متعارف را نمی‌گویم، مفسدۀ در الزام وجود دارد. اینها سبب می‌شود که وقتی ما می‌گوییم که این کار خوب است یعنی خوبی که با آن حداقل مصلحت در ترخیص، متعارف در مصلحت در ترخیص یا متعارف مفسدۀ در الزام هم همراه هست، بنابراین اگر ما می‌خواهیم الزام را افهام کنیم نیاز به دلیل جداگانه دارد.

**شاگرد:** حاج آقا لا ینبغی هم اینجا

**استاد:** نه، در لاینبغی اینجور نیست. خود ینبغی، لا بر سر ینبغی آمده، مصب اطلاق ینبغی‌اش نیست، «لا»اش است، اصلا ما در لا ینبغی نیاز بر مقدمات حکمت نمی‌بینیم.

**شاگرد:** نه آن مفسده در الزام و مقدمات حکمت نفی کردید. مفسده در الزام را شما سؤال کردم ازتان این فقط می‌گوییم متعلق هیچ مصلحتی ندارد، بعد مفسده در الزامش را چجوری نفی می‌کنیم؟ با اطلاق مقامی

**استاد:** نه می‌گوید هیچگونه مصلحتی اصلا ندارد، نه متعلق

**شاگرد:** شاید مفسده در الزام داشته باشد

**استاد:** لا ینبغی می‌گوید اصلا هیچگونه مصلحت ندارد.

**شاگرد:** در خود متعلق

**استاد:** عیب ندارد، مانعی بر آن جهتش نیست. بحث سر این هست لا ینبغی می‌گوید اصلا هیچگونه مصلحت ندارد. آن چیزی که هیچگونه مصلحت نداشته باشد، یعنی این چیزی که هیچگونه مصلحت نداشته باشد، خب حرام است دیگر.

**شاگرد:** نه اگر مفسده در الزامش باشد حرام است.

**استاد:** نه، آن مفسدۀ در الزامی که بتواند اینجا قیام کند قیام متعارف است، آن می‌شود نفی‌اش کرد. مفسدۀ در الزام در آن حدی که بتواند حرمت بیاورد آن غیر متعارف است، بحث من همین است. آنها غیر متعارف است، مفسده در الزامی که می‌خواهد حرمت بیاورد، خب غیر متعارف است. این با بحث من هیچ منافات ندارد.

بحث این است یعنی متعارف بودن و غیر متعارف بودن در این بحث‌ها خیلی دخالت دارد در نحوۀ تحلیل اطلاق مقامی، هذا تمام الکلام فی المقام.

روی بحث لا یصلح برگردیم. در بحث یصلح و لا یصلح دو مرحله بحث داریم. یک بحث لا یصلح یکی یصلح. امروز کلاس راهنما دوستانی که هستند کلمۀ یصلح و لا یصلح را در کلمات شیخ طوسی در تهذیب و استبصار دنبال کنید. من فکر می‌کنم یکی از چیزهای بسیار مهم در تحلیل بسیاری از نکات استنباطی تهذیب و استبصار است. یعنی تحلیل‌هایی که شیخ طوسی در فهم روایات دارد در جمع عرفی بین روایات دارد، در تهذیب و استبصار خیلی خیلی ارزشمند است و بسیاری از نکاتی که بعدا در کلمات هست پخته شدۀ همان کلمات شیخ طوسی است، شیخ طوسی مبدع است یعنی ابداعاتی که در کلمات شیخ طوسی هست خیلی جالب است، من یک موقعی قواعد و ضوابطی که شیخ طوسی در جمع عرفی داشت را جمع‌آوری کرده بودم به صورت یک مقاله هم در آورده بودم بعد دیدم یک کسی یک مقاله‌ای نوشته بود متفاوت بود مقاله با مقالۀ او ولی دیگر با توجه به اینکه آن منتشر کرده بود دیگر نیازی ندیده بودم که مقالۀ خودم را در مورد جمع عرفی منتشر کنم، دیگر نیاز داشت یک مقداری کل کتاب تهذیب و استبصار را بار دیگر بالا و پایین کنم و تفاوت‌هایی که بین این مقاله و آن مقاله هست را بعضی نکاتش را متذکر بشوم کار داشت دیگر، این بود که رها کردم.

ولی خیلی ارزشمند است یعنی در نکات مختلف شیوۀ نگاه شیخ طوسی به احادیث، شیوۀ جمع عرفی، می‌گویم البته ابداعش بر پختگی و اتقانش می‌چربد. یعنی شیخ طوسی خیلی جاهایش مبدع است و ممکن است آن اتقان لازم را نداشته باشد ولی ابداعی که در کلماتش هست ارزشمند است. و این را در تهذیب و استبصار ملاحظه بفرمایید و منهای تهذیب و استبصار، من حالا با بعضی از جست‌وجوهای محدود یک سری از کلمات آقایان را در این بحث دنبال کردم الآن اشاره می‌کنم ولی حالا اگر بخواهیم خود کلمۀ یصلح را بگذاریم چند هزار تا داشت نمی‌توانستم تمام این موارد را دنبال کنم. این است که سعی می‌کنم این بحث را به دوستان عرض بکنم، در یک سری منابع محدود رفقا دنبال کنند، یکی تهذیب و استبصار در مرحلۀ بعد، بعد حدائق مرحوم محدث بحرانی، کلام حاج آقا رضا همدانی، کلام آقای خویی و کلام حاج آقا. این چند تا منبع را در این منابع بحث‌ها را دنبال کنیم که اینها هر کدامشان با یک ایده‌های یک مقداری تا حدودی متفاوت از دیگری مباحث را دنبال می‌کنند.

در کلمۀ لا یصلح در کلمات آقایان بعضی‌ها لا یصلح را گفتند ازش استفاده می‌شود حرمت استفاده می‌شود و دال بر حرمت گرفتند. در نهایة الاحکام یک روایتی هست سؤال کرده هل یصلح، امام علیه السلام تفصیلی قائل دادند، در نهایة الاحکام، جلد ۲، صفحۀ ۲۴۲ گفته این کلمۀ مفهوم جمله که لا یصلح هست دل بمفهومه علی التحریم، لا یصلح را دال بر تحریم گرفته.

در جلد ۲، صفحۀ ۵۵ برای استدلال به تحریم و قول الصادق لا یصلح استدلال به تحریم کرده.

همینجور در تنقیح رائع، جلد ۲، صفحۀ ۹۲؛ روضة المتقین، جلد ۶، صفحۀ ۴۱۶؛ جلد ۷، صفحۀ ۱۱۶، در آنجا دارد می‌گوید قوله لا یصلح ظاهر فی الحرمة و قوله هذا او مما یکره من بیع الطعام ظاهر فی الکراهة و ان کان یستعمل کل واحد منهما فی الآخر.

یکره را ظاهر در کراهت اصطلاحی دانسته، لا یصلح را ظاهر در حرمت دانسته.

این یک مطلب.

یک مطلب دیگر اینکه در بعضی از منابع گفتند که لا یصلح ظهور در کراهت اصطلاحی دارد، در مدارک الاحکام، جلد ۳، صفحۀ ۱۲۵ عبارتی دارد که در معتصم الشیعۀ مرحوم نراقی، جلد ۲، صفحۀ ۲۴۴ هم همان عبارت را آورده می‌گوید در ضمن یک بحثی می‌گوید و شیوع استعمال النهی فی الکراهة و ظهور لفظ لا یصلح فیه. در معتصم فیها دارد که همین فیها از جهت ادبی درست‌تر است.

همچنین جاهایی، در استقصاء الاعتبار، جلد ۲، صفحۀ ۳۵۲ ملاحظه شود. جلد ۶، صفحۀ ۳۴۶.

مناهج الاخیار، جلد ۱، صفحۀ ۵۵۵ نوشته یشعر بالکراهة.

در بحار، جلد ۸۳، صفحۀ ۱۸۶ لا یصلح ارید به الکراهة کما هو الظاهر.

در صفحۀ ۲۹۵ بحار، لا یصلح لا یدل علی ازید من الکراهة، اینجوری تعبیر کرده.

همچنین جلد ۸۴، صفحۀ ۲۹۷.

مراة العقول، جلد ۱۴، صفحۀ ۱۹۲.

قبل از اینها هم در مجمع الفائدة، جلد ۸، صفحۀ ۳۳۸ دارد اکثر اخبار المنع وردت بلفظ لا یصلح و هو ظاهر فی الکراهة.

در مجمع الفائدة، جلد ۸، صفحۀ ۳۳۸ از شهید، قال الشهید فی شرحه الکتاب. مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان هست، شرح ارشاد شهید نمی‌دانم، مراد احتمالا غایة المراد باشد، قال الشهید هم مراد شهید اوّل باشد، شرح الکتاب، غایة المراد فی شرح نکت الارشاد است.

قال الشهید فی شرح الکتاب و قوله لا یصلح من عبارات الکراهیة فی بعض الموارد.

در یک جای دیگر از شهید در شرح نقل کرده در مجمع الفائدة، لا یصلح عبارة الکراهة غالبا. نقل به معنا کرده پیدایش نکردم در کجای عبارت شهید است، این است که جلد ۲، صفحۀ ۱۳۸ این لا یصلح عبارت الکراهة غالبا تعبیر کرده. این این مطلب هست.

این هم دو وجه.

یک بحث دیگری در بعضی از عبارت‌ها مثلا گفتند لا یصلح محمول علی الحرمة. این محمول علی الحرمة آیا به قدری ابهام دارد یعنی ظاهرش حرمت است و ما همان ظاهرش را اخذ می‌کنیم یا محمول بر حرمت هست یعنی ظاهرش کراهت است ولی به قرینۀ سائر اخبار ما از این ظاهر دست می‌کشیم و آن را حمل به حرمت می‌کنیم این در بعضی عبارت‌ها به این شکل وارد شده.

در ملاذ الاخیار یک جا به این مطلب تصریح دارد، ملاذ الاخیار، جلد ۱۲، صفحۀ ۲۲۲ می‌گوید: «لا يصلح ظاهره الكراهة، و حمل في المشهور على الحرمة» صریح در این است که ظاهرش کراهت است و حمل بر حرمت شده.

ولی بعضی جاها مرآة العقول، جلد ۲۰، صفحۀ ۲۷۶ لا یصلح را بر تحریم حمل کرده، اینها یک قدری ابهام دارد که مراد چی هست. ولی بعضی جاها از آن طرف در بعضی از کتاب‌ها لا یصلح را حمل بر کراهت کردند، مثل تذکرة الفقهاء، چاپ قدیمه، صفحۀ ۲۹۱؛ ایضاح الفوائد، جلد ۲، صفحۀ ۲۵۰. همینجور مدارک الاحکام، جلد ۳، صفحۀ ۱۹۲؛ ملاذ الاخیار، جلد ۴، صفحۀ ۶۱۳؛ جلد ۱۰، صفحۀ ۳۶۱؛ جلد ۱۱، صفحۀ ۸۲ و ۸۶.

ایضاح الفوائد باز یک جا تعبیرش این هست که عبارت روشنی که هست: ایضاح الفوائد اینجوری می‌گوید یک کلمۀ لا یصلح هست می‌گوید و عن الثانی، در یک روایتی هست که توش لا یصلح وجود دارد در آن پاسخ می‌دهد که اینها دلیل بر حرمت نیست، أنّ قوله لا یصلح محمول علی الکراهة جمعا بین الادلة، این یک. که این همین هست که لا یصلح اصلا ظهورش کأنّ در حرمت است ولی محمول علی الکراهة جمعا بین الادلة، این یک بیان.

یک بیان دیگر می‌گوید و لأنّه یصلح للتحریم و الکراهة و الاصل عدم التحریم فتثبت الکراهة. می‌گوید کأنّ لا یصلح مبهم است اینکه محمول علی الکراهة به جهت اصل عدم تحریم محمول بر عدم تحریم هست نه جمعا بین الادلة، این هم یک بیان دیگری هست.

یک بحثی اینجا، در عبارت‌ها و در جامع المقاصد، جلد ۹، صفحۀ ۱۷۰ می‌گوید لا یصلح غیر صریح فی التحریم مع قبوله الحمل علی الکراهیة.

شاید ظاهرش این باشد که اینها دو تا استدلال است، یکی اینکه صریح در تحریم نیست بلکه ظاهر در تحریم هست، مع قبوله الحمل علی الکراهیة. می‌شود او را حمل بر کراهت کرد به قرینۀ کأنّ سایر اخبار.

به هر حال این عبارت‌ها.

در مهذب البارئ، جلد ۲، صفحۀ ۴۲۲ در مورد لا یصلح تعبیر کرده هو غیر صریح فی التحریم. اینجور تعبیرات هست.

آن که تعبیر لا یصلح که گفتم ظهور در کراهت دارد یکی از مواردش مجمع الفائدة، جلد ۸، صفحۀ ۴۶۲ است. در مورد لا یصلح در مجمع الفائدة، جلد ۸، صفحۀ ۴۸۳ می‌گوید یستعمل غالبا فی المباح المرجوح. کأنّ می‌خواهد بگوید ظهور در کراهت اصطلاحی دارد.

اینها عبارت‌هایی هست که در کلمات، من تا قبل از حدائق عبارت‌ها را با یک جست‌وجوی محدودی اینها را مراجعه کردم، بعد از حدائق را هنوز ندیدم.

اینجا خلاصه اینجور اختلافات درش هست که ظهور اوّلیۀ لا یصلح چی هست، ظهور آیا کراهت هست یا حرمت هست. بعد از اینکه لا یصلح ظهور در کراهت داشت از آن طرف اگر مفهوم لا بأس در جمله‌ای بود، یعنی در جمله‌ای در یک موردی عبارت را می‌خوانم.

تعلیقات آقا جمال بر الروضة البهیة، می‌گوید: ربما یستدل لهم بصحیحة علی بن جعفر عن اخیه موسی علیه السلام قال سألته عن الرجل یکون فی ثوبه فیظن ان ثوبه قد انخرق او اصابه شیءٌ هل یصلح له ان ینظر فیه او یمسه؟ احساس می‌کند که لباسش پاره شده یا یک چیزی به لباسش اصابت کرده، می‌تواند نگاه کند؟ الآن یادم رفته در چه بحثی احتمالا استدبار از قبله و اینها باشد.

امام علیه السلام در این روایت می‌فرمایند ان کان فی مقدم ثوبه او جانبیه فلا بأس. اگر قسمت‌های جلوی لباس یا جوری باشد که اگر بخواهد سرش را از قبله، نیاز نداشته باشد سرش را از قبله برگرداند، «ان كان في مقدم ثوبه او جانبيه فلا باس و ان كان في مؤخره فلا يلتفت فانه لا يصلح».

بعد ایشان می‌گوید: «و فيه ان ظاهر قوله عليه السلام فانه لا يصلح هو الكراهة لا الحرمة»

ایشان لا یصلح ظاهرش را در کراهت می‌داند.

«لا الحرمة و الابطال و كما يمكن ارتكاب التاويل فيه لحمله التحريم يمكن ارتكابه في النّهى او النفى بحمله على الكراهة»

می‌گوید ان کان فی مؤخره فلا یلتفت، این فلا یلتفت این یا ممکن است نفی باشد، ممکن است نهی باشد. این لا یصلح قرینه است برای اینکه لا یلتفت را ما ازش وجوب استفاده کنیم، حالا آن بحث لا بأس را اصلا در بحث نیاورده، آن خودش یک نکتۀ دیگری هست که لا یلتفت کأنّ ظهور در تحریم دارد به قرینۀ لا یلتفت ما لا یصلح را حمل بر حرمت کنیم یا به قرینۀ لا یصلح لا یلتفت را که یا نفی است اگر لا یلتفتُ بخوانیم یا نهی است اگر لا یلتفت باسکان تاء بخوانیم. می‌گوید:

«و كما يمكن ارتكاب التاويل فيه لحمله التحريم يمكن ارتكابه في النّهى او النفى بحمله على الكراهة و كون الاول اظهر من الثانى غير ظاهر بل الاصل يرجح الثانى»

بعد بحث را ادامه داده.

یعنی ایشان لا یصلح را ظهورش را در کراهت اینقدر قوی می‌داند که بر ظهور نهی در حرمت هم مقابله می‌کند. ظهور این را در کراهت اینقدر قوی می‌داند، لا یصلح که می‌گوید اگر ظهور لا یصلح یعنی ظهور لا یصلح در کراهت اینجوری می‌داند.

ما دیروز بحث را فقط روی روایت‌های علی بن جعفر کردیم. ممکن است بین روایت‌های علی بن جعفر و روایت‌های دیگران فرق داشته باشد. ما در روایت‌های علی بن جعفر استظهار کردیم یصلح به معنای یجوز است، لا یصلح به معنای لا یجوز است. توضیحی دارد که بعدا در موردش عرض می‌کنم که این یجوز و لا یجوز ممکن است ناظر به حکم تکلیفی باشد ممکن است ناظر به حکم وضعی باشد، آن حالا توضیحش را می‌دهم. ولی به معنای یجوز و لا یجوز و یحل و لا یحل هست که شواهدش را دیروز عرض کردیم. ولی اینها در کلمات علی بن جعفر است، ممکن است در روایات دیگر فرق داشته باشد، من روایات دیگر را هنوز جست‌وجو نکردم آن را بعدا عرض می‌کنم و نتیجه‌گیری، اینها به هر حال با هم فرق دارد، ممکن است فرق داشته باشد نمی‌خواهم بگویم حتما هم فرق دارد، ممکن است این اصطلاح و این تعبیر در زمان، لا اقل زمانش اگر فرق داشته باشد یعنی زمان امام صادق که با علی بن جعفر که زمان امام کاظم هست ممکن است مفاد اینها فرق داشته باشد این را فردا ان شاء الله دنبال می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد